

نفسی
سعیدی

ایک خرمین

دلاور آذربایجان

www.dli.iit.ac.in

چاپخانه نائس

برای پسر مایک، بیام فحسین روزهای
سال ۱۳۳۳ و یاد روزهای دیگری که
تا در راه ایران چنان خواهیم ماند .

در زمستان ۱۳۱۲ و بهار ۱۳۱۳ پنج مقاله در سالهای اول و دوم مجله مهر (از شماره ۹ سال نخست به بعد) دربارهٔ یانک و خرم‌دندان انتشار دادم این سلسله مقالات از جمله نخستین گامهایی بود که در ایجاد حس پرستش به جوانان دوره اسلامی تاریخ ایران برمیداشتیم و با مرور دنباله آنرا رها نکرده‌ام و تا هجدهم سالگرد این کرد همین فخر مرا سی که بیست سالست بیشتر اوقات را درین راه می‌گذرانم و راه را بر جوانان برومند بزرگواری که درین روزها در همین رسمه کار می‌کنند من گشوده و من نموده‌ام درین بیست‌سالگی که از انتشار آن مقالات گذشته است با ذهن مطالب تازه دربارهٔ این راه‌مرد دلیر آذربایجانی که جا دارد همه ایرانیان از بزرگترین مردان دینار خویشش بدانند بدست آورده بودم، وانگهی آن مقالات بنیاب شده بود و کرازی زنان و مردان جوان و شورمند غمور این روزگار ، که من هرگز خویشش را از ایشان جدا نکرده‌ام، خواستار آن مقالات شدند و درباره برخی از مندرجات آن توضیح خواستند جای آن داشت که این بحث را نوکنم و بر آنچه پیش از این نوشته بودم بفرزایم و در کتابی جداگانه بدست این فرزندان برومند گرامی ایران بدهم

شادم که پس‌کار بدین گونه که می‌بینید پایان رسیده و باز در و بدهایی ازین خویشش را ، که همواره در راه ایران بزرگک جانمایی پندیده‌است درین اوراق گذاشتم اینست که امن اوراق را هم با هم نشان شود و تپش‌های همیشگی فرزندان جوان ایران می‌سپارم و از این‌دندان آفرین شاهش پروردگان بخش دستکاری و کامرانی و کام‌بخشی ایشان را آرزو مندم

در پایان سخن از همکاری داشته‌ام با منی پرستش و لادیمیر مینورسکی که سن احاره داده است ترجمه یکی از مقالات وی در رزین اوراق جای دهم و از آهای سموچیر امیری دوست جوان داشتم پانک سپادم که در ترجمه این مقاله در میان گرفتاریهای بسیار که داشتم امکان گشوده رویی مرا یاری کرد سپاس فراوان دارم .

طهران پایمان شهر روز ماه ۱۳۳۳

سهراب نقیعی

فهرست مندرجات

۵۹	جنگهای زمان معتصم	۵	جنبشهای ایران
۸۴	» بابک با افشین	۸	بابک خرمی
۹۰	» سال ۲۲۱	۱۴	جنبش بابک
۹۴	» سال ۲۲۲	۱۵	آغاز کار خرم دینان
۱۰۱	سر انجام بابک در آذربایجان	۱۷	پایان کار خرم دینان
۱۰۷	سبب گرفتاری و کشته شدن بابک	۱۹	خرم دینان
۱۱۶	سهل پسر سنباط	۲۷	جاویدان پسر شهرک
۱۲۱	بازپسین روزهای زندگی بابک	۲۸	سرزمین خرم دینان
۱۳۵	سرانجام خرم دینان	۳۰	بابک و سرزمین وی
۱۳۸	خاندان بابک	۳۶	کامروایی بابک
۱۴۰	بابک خرم دین در دیده شاوورشناسان	۴۰	زد و خورددهای بابک
۱۴۲	قفقازیات	۴۵	آغاز جنگهای بابک
۱۴۴	۱- وضع عمومی	۴۷	جنگهای ۲۰۴-۲۱۱
۱۴۶	۲- ارتقای سهل	۴۸	جنگهای سال ۲۱۲
۱۵۱	۳- جانشینان سهل	۵۳	جنگهای سال ۲۱۴
۱۵۴	۴- عیسی بن اصبغینانوس	۵۵	» ۲۱۷ و ۲۱۸
۱۵۷	دست نشاندگان قفقازی مرزبان	۵۶	» ۲۱۹
		۵۸	» ۲۲۰
۱۵۷	۱- مرزبان بن محمد بن مسافر (۹۴۱-۹۵۷ م.)		
۱۶۰	۲- علی بن جعفر وزیر		
	۳- قسمت های کتاب المسالك والامانك ابن حوقل درباره		
۱۶۲	ارمنستان و قفقاز		
۱۶۷	۴- شرح و تفسیر		
۱۷۸	۵- نتیجه		
۱۸۳	تکمینه		
۱۸۵	مهمترین مراجع درباره بابک و خرم دینان		
۱۹۳	دیرست نامهای کسان و خاندانها و نسبت ها و قریه ها		
۲۱۴	فهرست نامهای بناها		
۲۲۴	فهرست نامهای کتابها و مقاله ها و مجله ها		
۲۲۹	غلبه نامه		

جنبش های ایرانیان

یکی از بزرگترین جنبش هایی که ملت ایران در مدت دراز زندگی است و بلند خود آشکار کرده جنبش ملیست که در قرن دوم و سوم هجری رای کوتاه کردن دست قازیان پدیدار کرده است. بیگانه سبب دستبردگی که اعراب با ایران زدند و تنها چیزی که توانست این دیار بدان بزرگی و توانایی را اسپر و دست نشانده يك مشت مردم سرایا برهنه بیابان گورد اشتر سوار کند و آنهم فردای آن روزی که خسرو دوم پرویز لرزه بر پشت امیر اخلوران بیز تیره افکنده و تا قسطنطنیه رفته بود همان تهاهی در بسار ساسانی و فرسوده شدن خاندان شهریارای ایران و خشمی بود که مردم این سرزمین در نتیجه ناکامیها و بیدادگریهای طبقات ممتاز و خاندانهای منسوب به طبقه حاکمه و محروم بودن اکثریت نزدیک با اتفاق مردم ایران از هر گونه حقوق بشری و آزادی های مادی و معنوی را نشانید و بهره جویی های روحانی و جسمانی داشتند و گرنه ملت ایران درین زبونی و بردگی گناهی نداشت. تادم و اسپین جزایر فسانی و یابدهاری کرد ، تا نزدیک صدسال مردم برخی از نواحی خراسان و ماوراء النهر و ام نشاندند ز در میمان چندت مردانه کوشیدند ، مردم گیلان و صبرستان تا در دست سان نگذاشتند بی بیگانه خاک پدران شان را بیآلاید .

اینچنانست گاهمه بزرگی روح ایرانی آشکار میشود . مردم دیگری که در فلسطین و شام و مصر و شمال آفریقا سر نوشت ایرانیان را یافتند بیات باره نایود شدند و امروز کمترین اثری زنده از زبان و نژاد و تمدن و فرهنگشان نیست . اما ایران هنوز مانده است و ایرانیان خود به از همه می دانند که باز هم خواهند ماند . اینهمه از آنست که تفاوت بسیار بزرگی میان ملت ایران و ملت دیگر جهان هست ایرانی بی حوصلگی و شتاب زدگی

و سبکسری در برابر حوادث ندارد. بکارهایی کودکانه که حادثه را سخت تر و ناگوارتر و دشمن را خشمگین تر و روز سیاه بدبختی را تیره تر کند دست نمی زند. حرکت مذبح نمی کند و ظاهر را سر تسلیم پیش می آورد اما در باطن دست از اندیشه خود و آرزوهای خود بر نمی دارد و با آنکه در ظاهر بردبار و ناتوان نماست در باطن مصر و پایدارست و توانایی شگرفی در صبر و حوصله خویش اندوخته است. اگر امروز نتوانست مردا و اگر فردا نشد پس فردا سرانجام کار خود را میکند و روزی بر دشمن بد خواه چیره میشود و کینه دیرین را اگر هم سالها بگذرد باز روزی می ستاند.

روشن بینی و تیز بینی و دوراندیشی کامل و ابرام و پشت کار شگرف همواره یکی از خصایل ملت ما بوده است که با تعصب و دوستداری ریشه دار و پای برجا در باره نیاکان خود می آمیزد و دیار خویش را ازین گردهای خون و تند بادهای حوادث جهان تا امروز باقی نگاه داشته و بس دست ما سپرده و اندیشه پدران بزرگوار خود را تا امروز از دست نداده است.

در تاریخ هیچ دیاری آن همه جنبش و کوشش و بردباری را که ایرانیان در مدت سه هزار سال تاریخ و سه هزار سال پیش از تاریخ برای خویشتن از دستبردهای پیاپی ملل نژاد سامی و نژاد یاقنی آشکار کرده اند نمیتوان دید و بی هیچ تردید و دودلی همه این تمدن درخشان نژاد آریایی ایرانی که هنوز با همه سستی های امروزین بر جهان مادی و معنوی میدرخشد نتیجه همان مردانگی ها و نیات اندیشیمها و روشن بینهاست. از نخستین روزی که تاریخ مثل آریایی آغاز میشود تا هم اکنون همواره نژاد آریایی سربلای همه حوادث دردناک و خون آلود تاریخ بوده است. گساهی در برابر تاخت و تازهای طوایف سکایی سینه سیر کرده، گاهی سد در برابر خزرها و تاتارها و همتالها (هیاطله) کشیده، روزی دستگاه جهان گشایی و کشورستانی یونانیان و مقدونیان و رومیان را برچیده، روز دیگر نگذاشته است که تازیان بنیاد تمدن آریایی را دگرگون کنند، روزی تاخت و تاز ترکان و ترکمانان را مانع شده، روز دیگر با گشاده رویی و تیزهوشی خاص خود ترکتازی مغول را درهم نوردیده و هر بار این اروپای مغرور را که اینک با تنهایی شگرف روبرو و انفراس می رود از خطر نیستی رهاننده و این خطر جانکاه را با دست مردانه خود از میان برده است.

اگر با نظری دقیق و منصفانه بر تاریخ دوره ای که ایرانیان در برابر

تا زیان ایستاده اند بنگریم گویی همه مردم ایران ، از مرز شام گرفته تا اقصای کاشغر ، همدستان و یک کلمه بوده اند و همه با یکدیگر پیمان بسته بودند از هر راهی که بتوانند این گروه سوسمار خوار بی خط و دانش را ننگدارند بر جان و دل ایشان فرمانروایی کند و زبان و اندیشه و نژاد و فرهنگ و تمدنشان را براندازد .

تا جاییکه توانستند در میدانهای جنگ جان سپاری کردند و پس از آنکه دیگر از شمشیر برنده و سنان شکافته و تیر دلدوز خویش کاری ساخته ندیدند از راه دیگر رخنه در بارگاه خلافت افکندند: گروهی گرد خاندان عباس برآمدند و شهر بغداد را در گوشوار ایران بر شرب و بطنها برانگیختند و شکوه دربار ساسانیان را باز دیگر تازه کردند. گروهی دیگر در گوشه و کنار مردم را بقیام خواندند و معتزلی و خارجی و شعوبی و صوفی و اسمعیلی و فرمعلی و زبیدی و جعفری هر یک تازی برگرد تازیان تنیدند و هر یک شکافی در آن سد آهنین که عمر پسر خطاب می یتداشت بر گرد دیوار خویش و مردم خویشتن گشوده است افکندند .

در میان کسانیکه علمداران این جنبش های ملی ایران بوده اند چند تن را باید زنده نگاه دارنده ایران شعرد و جای آن دارد که ایرانیان ایشان را به عنوانان داستان و تاریخ خود و جانشینان شایسته دستان و زال و رستم و بهمن و اسفندیار رو بین تن بدانند و حماسه های بسیار وقف سران این مردم بزرگ مانند ماه آفرید و سنبلد و مقنع و ابومسلم و استاذسیس و اسحق و عبدالله پسر رونده و حمزه پسر آذریک و علی پسر محمد برقی و مازیار و افشین و بابک و صاهر پسر حسین فوشنگی و مردآویزدیلمی و عمرو پسر نیت رو بگر سیستانی و اسمعیل پسر احمد سامانی و پسران بویه کنند.

در میان این گروه مردان بزرگ بابک خرم دین از حیث مردانگی های بسیار و دلانورتهای شگفت و سرسختی و پایداری و استواری مردانه خویش جایگاه بلندی دارد و تنها کسانی که میتوانند تا اندازه ای با وی برابری کنند معنع و مازیارند. بنده بخانه جزئیات زندگی این مرد بسیار بزرگ در پس پرده تعصب بر خودخواهی و خویشتن بینی مورخان از مایه پنهان مانده و این کتاب برای آنست که آنچه تا این روز گاران بنام رسیده است در جایی گرد آمده مانند تاز روزهای حاجت ایرانیان را بکار آید و اگر خدای نا کرده

روزی ایران را بازچین دشواریها پیش آمد سرمشقی و راهنمایی برای
از نو پروردن چون بابك کسی در میان باشد .

بابك خرمی

مردان بزرگ چه حاجت دارند که ما از پدر و مادر و خاندانشان با
خبر باشیم؟ یگانه چیزی که ما از ایشان میخواهیم اینست که از کارشان مردم را
بیا گاهانیم. بهمین جهت اگر از اصل و نسب بابك خرمین آگاهی درستی
بما نرسیده است چیزی از مقام بلند وی نمی گاهد .

طبری میگوید که بابك از تیره مزدك بود که بروزگار نوشین روان
بیرون آمده بود. ابن الندیم در کتاب الفهرست گوید: واقعه بن عمر تصبی که
نخبار بابك را گرد آورده است گفته است که پدرش مردی از مردم مداین و
روغن فروش بود، بمرزهای آذربایجان رفت و در دیهی که بلال آباد نام
داشت از روستای میمدجای گرفت و روغن در آوندی بر پشت می گرفت و در
دیه های روستای میمد می گشت، زنی اغور را دلباخته شد و این زن مادر
بابك بود، با این زن چندی بحرام گردمی آمد، هنگامی با این زن از دیه بیرون
رفته بود و ایشان تنها بودند و باده ای داشتند که می خوردند، گروهی از
زنان دیه بیرون آمدند و خراستند آب از سر چشمه ای بردارند و با هلك تبخی
و مزه می کردند و سرچشمه نزدیک شدند و چون ایشان را باهم دیدند بر
ایشان تاختند، عبدالله (پسر بابك) گریخت و موی مادر بابك را کشیدند و
بدیهش بردند و رسوا کردند. واقعه گوید که این روغن فروش نزدیک این
زن رفت و پسر آن دختر را بزنی بوی داد و بابك ازوزاد. در یکی از سفرها
که بکوه سبلان رفته بود کسی از پشت سر او حمله برد و وی را زخم زد
و او نیز بر وی زخمی زد اما کشته شد و آن کسی که وی را زخم زده بود نیز
پس از چندی مرد و پس از مرگ وی پدر بابك کوردگان مردم را نیز میداد و
مزد می شناسد بابك که بابك در ساله شد. گویند روزی مادر بابك بیرون
رفت و در بی بسرمه گشت و بابك در آن زمان کوزه های مردم را میچرانند .
مادرش وی را زیر درختی باهت که خفت و برهنه بود و از زیر درختی
میبیند و سرش چون بمرزبان ریخته بود و چون بابك بیدار شد و بر سرش دیدمگر
شرفی ندید، دانست که زودی کار بسرش بالا می گیرد.

نیز واقع گوید که بابک در خدمت شبل بن منقہ ازدی در ذیہی
 بالای کوهی بود و چهار پایانش را نگاه می داشت و از غلامان تنبور زدن
 آموخت و پس از آنجا بشیر بن ازاعمال آذربایجان رفت و دو سال نزد
 محمد بن زیاد ازدی بود. سپس نزدیک ما در بازگشت و نزد وی ماند و در
 این هنگام هجده ساله بود. هم واقف بن عمرو گوید در کوههای بند و در
 کوهستان نزدیک آنجا دو مرد بودند از کافران راهزن و مانند او که بر سر
 پیشوایی گروهی از خرمیان که در کوههای بند هستند بایک دیگر زد و خورد
 داشتند، یکی از آن دو را جاویدان پسر شهرک نام بود و دیگری تنها
 بکنیه ابو عمران معروف بود. این دو تن قباستانها بایک دیگر می جنگیدند
 و چون زمستان فرامی رسید برف در میانشان حایل میشد و راهها بسته
 میشد و دست از جنگ برمی داشتند. جاویدان که استاد بایک بود با دو
 هزار گوسفند از شهر خود بیرون آمد و آهنک زنجان از شهرهای مرز
 قزوین داشت. بدان شهر رفت و گوسفندان را فروخت و چون می خواست
 بکوهستان بند باز گردد در دبه مبد برف و تاریکی شب در گرفت و بدیه
 بلال آباد رفت و بزرگ آن دبه از او خواست که بخانه فرود آید ولی چون
 درباره وی تخفیفی نداشت جاویدان بخانه مادر بایک رفت و با آنکه
 در سختی و بی چیزی میزیست او را پذیرفت و مادر بایک برخاست که آتش
 افروزد، زیرا که بجز آن توانایی دیگر نداشت و بایک بخدمت غلامان و
 چارپایان او برخاست و آب آورد، جاویدان بایک را فرستاد که خوراکی
 و آشامیدنی و علوفه ای بخرد و چون وی باز آمد بناوسخن گفتن گرفت و
 وی را با اینهمه دشواری و سختی زندگی دانایافت و دید با آنکه زبانش
 می گیرد زبان ایرانرا خوب می دانند و مردی هوشیار و زیر کست، مادر بایک
 را گفت که: من مردی ام از کوه بند و در آن دیار مال بسیار دارم و این بر سر
 ترا خواهانم، او را بمن ده تا با خود بپریم و مر زمین و خانه های خود بگمارم و
 نذر ماه پنجاه درهم مزد وی را نذر فرستم.

مادر بایک بری را گفت: تو مردی نیکو کردی منی و آنگاه دست
 از او پیماست و دلم بر سخن تو آرام گرفت. چون بر او افتاد بایک را باز
 گسیل کرد. پس از آن ابو عمران از کوه خورد بر جاویدان برخاست و جنگ
 کرد و شکست خورد. چارپایان ابو عمران را کشت و بکوه خورد بازگشت
 اما زخمی نماند و برده شده بود و در روز در خانه خورد مانند و از آن زخم برود.

زن جاویدان دل‌باخته بابك شده بود و باهم گرد می آمدند و چون جاویدان
مرد آن زن بابك را گفت که : تو مردی بزرگ و دلیری و این مرد اکنسون
بمرد ، من بمرک شوی خود بانك بلند نکنم و سوی هیچ يك از پیروانش
آهنك نکنم ، فردا را آماده باش و ایشان را فراهم آورم و گویم جاویدان
دوش گفت که من امشب بمیرم و روح من از پیکرم بیرون آید و بیسکر بابك
رود و باروان بابك انباز شود و نیز گویم دیری نکشد که بابك شما را
بجایی رساند که تا اکنون هیچ کس بدانجا نرسیده و هیچ کس پس از او
بدانجا نرسد و بابك خداوند روی زمین شود و گردن کیشان را براندازد
و دین مزدک را دیگر بار زنده کند و بدست بابك خوار شما گرامی و پست
شما بلند گردد . بابك از شنیدن این سخنان بطمع افتاد و آن را بشارنی
دانست و آماده کار شد . چون بامداد برآمد سپاه جاویدان گرد آمدند و
گفتند : چه شد که ما را نخواست تا وصیتی کند ؟ زن گفت : چیزی ازین
کار باز نداشتش جز آنکه شما در روستاها و خانه های خود پراکنده بودید و
اگر میخواست کس فرستد و شمارا گرد آورد این خبر پراکنده میشد و
ایمن نبود که درانتشار این خبر تازیان بر شما زبانی نرسانند ، بامن بدین
چه اکنون میگویم پیمان بسته است باشد که پذیرید و بکار بندید . گفتند :
باز گوی پیمانی که با تو کرده است چگونه است ، زیرا که تا زنده بود ما
از فرمان وی سر نمی پیچیدیم و بس از مرک نیز باوی خلافت نکنیم . زن گفت
که : جاویدان مرا گفت : امشب می میرم و جان از پیکرم بیرون می رود و در
تن این جوان در آید و رای من چنینست که وی را بر پیروان خویش
خداوند کنم و چون من بمردم این سخن ایشان را بگوی و باز گوی که هر کس
درین باره بامن خلاف کند و اختیار مرا نگزیند دین ندارد . گفتند که :
ما پیمان وی در باره این جوان پذیرفتیم . سپس آن زن گاوای خواست و
فرمود آنرا بکشند و پوستش بکنند و آن پوست را گشاده کنند و از هم بدارند
و آن پوست را بگستر دو تاشتی بر از بادیه بر آن گذاشت و نانی را بشکست و در
گرداگرد پوست گاو بنهاد و آن مردم را يك يك همی خواند و میگفت بران
پوست پای بکوبند و باره ای از نان بردارند و در می فرو برند و بخورند و
بگویند : ای روان بابك بر تو گرویدم ، هم چنانکه بر روان جاویدان گرویده
بودم و سپس دست بابك بگیرند و دست بروی زنند و ببوسند . آن مردم
همه چنین کردند و چون خوراك آماده شد ایشانرا بخوردن و نوشیدن خواند .

سپس آن زن بر بستر خویش بنشست و بابك را بران بستر نشانید و پشت بران مردم داشت و چون سه سه باده خوردند دسته ای ریحان بر سر گذاشتند و بسوی بابك انداخت . بابك آن دسته ریحان را برگرفت و آیین زناشویی ایشان چنینست ، مردم برخاستند و دست بدست ایشان زدند و بسوی زناشویی خرسند شدند .

محمد عوفی در جوامع الحکایات و لوامع الروایات (باب پنجم از قسم اول) همین سخنان را با اندک تغییری چنین آورده است : «وازممظلمات وقایع که در عهد معتصم افتاد خروج بابك خرمی بود و او زندیقی بود و خدای عزوجل را انکار کردی و بحلال و حرام ایمان نداشتی و امر و نهی را حق ندانستی و گویتد که او را پدر بدید نبود و مادر او زنی بود يك چشم از دیهی از دیههای آذربایجان و گفته اند مردی از بطنیان سواد عراق باوی بسفاح نزدیکی کرد و بابك از وی متولد شد و مادر او بگدایی او را میپروردی ، تا آنگاه که بعد بلوغ رسید و یکی از مردم دیر او را بسزد گرفت ، ستوران او را بچرا میبرد و او هر روز ستوران را بچرا بردی و گویند روزی مادر برای او طعام آورده بود ، او را دید در زیر درختی خفته و موی های اندام او پهای خاسته و از هر بن مویی قطره خونی میچکید و در آن کوه طایفه ای بودند از خرم دینان و زناده و ایشانرا دو رئیس بود هر دو را بابك دیگر خصوصت بود ، یکی را نام جاویدان و دیگری را امران روزی آن جاویدان بدان دیر که بابك آنجا ساکن بود گذر کرد و بابك را بدید و علامات جرات و آثار شهامت در وی تفرس کرد ، او را از مادر بخواست و با خود برد بابك بازن جاویدان عشق بازی آغاز کرد ، تا زن را مید خود کرد و آن زن او را بر اسر از شوهر خویش مطمع گردانید و خزان و دهان بدو نمود و بابك کار بخود گرفت و بعد از مدتی حربی افتاد ، در میان آنجماعت با جاویدان و جاویدان در آنجرب کشته شد و زن جاویدان با آنجماعت گفت که : جاویدان هر بابك را خلیفه خود کرده است و این نواحی را بمتابعت و مطابعت او وصیت کرده بود و زوج جاویدان بوی تحویل کرده است و شمار او عده داد که بدست او فتح و ظفر یابید بر جمعلگی خصمان و آنجماعت بمتابعت او رضادادند و بابك یاران خود را جمع کرد و ایشان عتبی و عتدی نداشتند ، بابك جمله و اسلح د ن و ایشانرا گفت : صبر کنید چندانی که نماند از

شب بر آید و برون آید و نعره بزنید و هر کس را که بر کیش ما نیست ، از زن و مرد و کودک ، جمله را بشمشیر بگذرانید. پس جمله برینقرار باز گشتند و نیم شب خروج کردند و تمامت اهل آن دیه را از مسلمان بکشتند و کس ندانست که ایشانرا که فرمود و خوفی و هراسی در دلهای خلق متمکن شد و بی توقف ایشانرا بنواحی دورتر فرستاد و هر گز ایافتند بکشتند و ایشان مردمانی بودند دهقان و کشتن و حرب کردن عادت نداشتند و بدین دو حرب که کردند عادت گرفتند و بدین دلیر شدند و خلفی از دزدان و بددیتان و ارباب فساد روی بوی نهادند ، تا او را بیست هزار سوار جمع شد ، بیرون بیادگان و طایفه مسلمانان را منته کرده و با آتش سوختندی و آن فساد ارتکاب کرد که هرگز پیش از او پس از او کسی نشان نداده است و چند کرب لشکر سلطانرا منهزم کرد و فتنه او بیست سال برداشت.

مواقف مجمل التواریخ و الفصص در باره بابک میگوید: «بابک خرم دین بچانب آذربایگان برخاست و کارش سخت عظیم بزرگ شد و اسل ایشان از روزگار قباد بود ، از مزدک بن بامدادان موبد موبدان قباد چنانکه یاد کرده ایم چون نوشیروان ایشانرا بکشت. پس مزدک را زنی بود نام او خرمه بنت فاده ، پرورشای ری افتاد و مردم را دعوت کرد بدین مزدک و از آن پس «خرمه دین» خوانند بدستان و مزدکی بجای رها کردند و بعد هارون الرشید قوت گرفتند و درینوقت بابک برایشان پیشرو جمعی بسیار بکشتند و کارش روزگاری بیافزید...»

ابوحنیفه دینوری در اخبار الطوال مینویسد: «مردم در نسب و مذهب بابک اختلاف کرده اند و آنچه بر من درست آمد و ثابت شد اینست که او از فرزندان مصعب بن فاطمه دختر ابو مسلم بوده است و طایفه فاطمیه زخرمیه بوی منسوبند.»

سعدی در کتاب الاساب در کلمه «بابکی» میگوید: «الف در میان دو بای یک نقطه در پایان آن کاف نسبت سابقانست و ایشان گروهی از پیروان بابک بن مردس بودند که مردی بود در زمان ماهون در سپرهای آن در باجیان خروج کرد و کارسان در زمان معتصم بنا گرفت و سباهیان مسلمانان را بزارها سگت دادند تا اینکه خدای زبانشانرا کوتاه کرد و افسین سپسالار معتصم رو پیروز شد و او را بسامرا برد و معتصم در ماباد زنده او را بمار کشیدند... و دانایان سامرا اورا صاب کردند و امروز از بابکیان گروهی

در کوهستان بدین مانده‌اند و دست نشانده امیران آذربایجانند و ایشان همان خرمیانتند و در هر سال شبی دارند که مردان و زنانشان گرد می‌آیند و چراغها را خاموش میکنند و هر مردی بر هر زنی دست یا بسد یا او نزدیک می‌کند و باین همه بددینی بک تن از شاهان پیش از اسلام خود را پیامبر می‌دانند که او را شروین می‌گویند و می‌پندارند که از محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم و پیامبران دیگر علیهم السلام تا این روزگار برتر بود و در محافل و خلوتها و مناجاتهای خود برو می‌گیرند و سرود میخوانند و در کوهستان همدان جایست که آنرا شهر شروین می‌گویند و منسوب باوست.

جای دیگر در کلمه خرمی می‌گوید: «بضم خا و تشدید رای مفتوح و در پایان آن میم نسبت بطایفه‌ای از باطنیان که ایشان خرم‌دینان می‌گویند یعنی دین ایشان آن چیز است که بخواهند و آرزو کنند و این لقب را بدان داده‌اند که محرمات را از خمر و لذات دیگر و زناشویی با محارم و آنچه را از آن بهره می‌برند مباح می‌دانند و چون درین اباحت همانند مزدکیان از مجوسند که در روزگار قباد بیرون آمدند و همه زنان را و محرمات دیگر را مباح دانستند تا اینکه انوشیروان یسر قباد ایشان را کشت بدین شباهت ایشان را خرم‌دینیه می‌گویند چنانکه مزدکیه گفته‌اند.

این‌الایر در «اللباب فی تهذیب الانساب» که تلخیصی از همین کتاب سماعیست مردس نام پدر بایک را انداخته است و در هر حال این شرحی که سماعی گفته میرساند که در زمان وی که از ۵۰۶ تا ۵۶۲ زیسته است یعنی تا اواسط قرن نهم هجری هنوز خرم‌دینان در همان کوهستان بند در آذربایجان بوده‌اند، پیدا است که مطالب دیگر از گوناگون همان تهمت‌هایست که همه نویسندگان تازی بدین مردم زده‌اند.

اینکه در کتاب‌های تازی و پارسی همه جا بایک را بنام بایک خرمی یا بایک حرم دین خوانده‌اند پیدا است بدان جهتست که وی معروف ترین کسی بوده است که در ترویج مذهب خرم‌دین یا خرمیان و یا خرم‌دینسان گوسینه است. در باره تاریخ این دین آگاهی کافی بما نرسیده است و آنچه در عبادتشان در کتابها نوشته‌اند همه آلوده به رخس و تمهتست. چیزی که ظاهر است اینست که دین خرمی یکی از مروج دین مزدکی بوده و خرمیان را مزدکیان چند و مزدکیان پس از اسلام یا یه دانست و

همان اقترابها که در باره مزدکیان در کتابها هست درباره این گروه نیز آمده است .

جنبش بابک

ابن العبری در مختصر الدول مینویسد شماره پیروان بابک بجز پیادگان بیست هزار بود و پیروانش هیچ زن و مرد و جوان و کودک از مسلمانان نمی یافتند مگر آنکه آنها پاره پاره کنند و بکشند و شماره کسانی که بدستشان کشته شدند بدویست و پنجاه و پنج هزار و پانصد تن رسید . عوفی در جوامع الحکایات میگوید : « در تاریخ مقدسی آورده است که حساب کردند کشتگان او را هزار بار هزار (یک میلیون) مسلمان را کشته بود » .

ابو منصور بغدادی در کتاب الفرق بین الفرق مینویسد : شماره پیروان بابک از مردم آذربایجان و دیلمانی که بدوییو سته بودند سیصد هزار تن میرسید . نظام الملک طوسی در سیاست نامه میگوید : « از جلادان او یک جلاد گرفتار آمده بود ، از او پرسیدند که : تو چند کس کشته ای ؟ گفت : او را جلادان بسیار بوده اند ، اما آنچه من کشته ام سی و شش هزار مسلمانست ، بیرون از جلادان دیگر و آنچه در حربها کشته اند » .

حمدا لله مستوفی در تاریخ گزیده و قاضی احمد خفاری در نگارستان نوشته اند که این جلاد گفت : ماده تن بودیم و آنچه بدست من کشته شد بیست هزار کس بوده اند . موافق روضة الصفا نیز همین نکته را آورده و در پایان آن گوید : « و در بعضی روایات وارد شده و العهدة علی اثر اوی که عدد مقتولان بابک در معارك و غیر آن بهزار هزار (یک میلیون) رسید » .

مولفان نگارستان و مجمل فصیحی نام این جلاد را « نوذر » ضبط کرده اند . موافق زینة المجالس شماره جلادان را ده و شماره کشتگان بدست یث تن از ایشان را بیست هزار نوشته است . فزونی استرآبادی در کتاب بحیره شماره جلادان را بیست نوشته و گوید وی گفت :

« ما بیست جلاد بودیم اما بمن کمتر خدمت میفرمود ، آنچه بدست من کشته شده اند شاید از بیست هزار کس زیاده باشند ، از دیگران خیر ندارم » .

اعتماد السنجینی در مآثره ناصر می گوید : شماره کسانی که در حرب بیست

سال بدست اتباع بابك كشته شدند بدو بیست و پنج هزار و پانصد تن رسید.
ابن خلدون مینویسد: شماره کسانی که بابك در بیست سال كشته بود صد و پنجاه
و پنج هزار بود و چون بابك شكست خورد شماره کسانی که ازو نجات
یافتند تنها از زن و بچه هفت هزار و شصت تن بود.

مسعودی در کتاب التنبیه و الاشراف میگوید: آنچه بابك در مدت
بیست و دو سال، از سپاهیان مأمون و معتصم و اسیران و سران و دیگران از
سایر طبقات مردم كشت كشته بن شماره ای که کرده اند پانصد هزار است و
بیش ازین هم گفته اند و شماره آن ممكن نیست. طبری و ابن الاثیر شماره
کسانی را که بابك در مدت قیام خود كشته است دو بیست و پنج هزار و پنجاه
و پانصد تن نوشته اند. فصیحی خواری در حوادث سال ۱۳۹ در باره ابو مسلم
خراسانی مینویسد:

چهار کس اند در زمان اسلام که بدست هر چهار هزار هزار مردم زیادت
بقتل آمده اند: اول ابو مسلم، دوم حجاج بن یوسف، سوم بابك الخرمی،
چهارم برقی (که مراد صاحب الزنج معروف باشد).

آغاز کار خرم دینان

آغاز ظهور دین خرمیان معلوم نیست و مورخان را درباره آنکه
این کیش و ابابك رواج داده یا پیش از آن هم بوده است و وی بدان
گرویده اختلاف است. اما چیزی که درین میان تقریباً مسلم میشود اینست که
پیش از بابك این کیش در میان بوده و بابك در ترویج آن کوشیده و آنرا
بمنتپای شکوه و نیروی خود رسانیده است.

نخستین بار که نامی از خرمیان در تاریخ پیدا میشود در سال ۱۶۲
هجریست که بگفته نظام الملک در سیاست نامه: در ایام خلیفه مهنی باطنیان
گرگان که ایشان را سرخ علما خوانند با خرم دینان دست یکی کردند و
گفتند ابو مسلم زنده است، ما منک بستانیم و سرار، ابوالمزراعه مقدم خویش
کردند و تازی آمدند و حلال و حرام را یکی کردند و زنان را مباح کردند و
مهنی نامه نبشت باطراف، بعمر و بن العلاء که والی طبرستان بود: دست
یکی کنید و بحرب ایشان روید، بر رفتند و آن جمع پراکنده شدند و بار
دوم در زمانی که هارون اثرشید در خراسان بود (یعنی از سال ۱۶۲ تا سال
۱۹۳) بار دیگر خرم دینان خروج کردند، از ناحیت اصمهان، ترمذین و

کاپله و قایمک و روستاهای دیگر و مردم بسیار، از روی وهمدان و دسته و کره، بیرون آمدند و باین قوم پیوستند و عدد ایشان بیش از صد هزار بود. هارون عبدالله بن مبارک را از خراسان با بیست هزار سوار بحرب ایشان فرستاد. ایشان بترسیدند و هر گروه بجای خود باز شدند و عبدالله مبارک نامه نوشت که: ما را از بودلف نگزیرد. بجواب نامه نوشت: سخت صوابست. ایشان هر دو دست یکی کردند و خرم دینان و باطنیان بسیار جمع شدند و دیگر باره دست بغارت و غنادر شدند. بودلف عجللی و عبدالله مبارک ناگاه تاختن بردند، خنقی بی حد و بی عدد از ایشان بکشتند و فرزندان ایشان را پیغداد بردند و فروختند *

پس از آن چون نه سال ازین واقعه بگذشت در زمان مأمون بایک از آذربایجان برخاست. در مجمل فصیحی درباره این واقعه در حوادث سال ۱۶۲ چنین آمده است: «ابتدای خروج خرم دینان در اصفهان و باطنیان با ایشان یکی شدند و ازین تاریخ تا سنه ثلثمائة بسیار مردم بقتل آوردند». ازین جا پیداست که تا سال ۳۰۰ هم حوادثی روی داده است.

نظام الملک هم در سیاست نامه پس از ذکر واقعه ۱۶۲ میگوید: «بعد ازین چون نه سال بگذشت بایک خروج کرد از آذربایگان. این قوم قصد کردند که باو پیوندند و شنیدند که لشکر راه بر ایشان گرفته است. بترسیدند و بگریختند، در سال دو بیست و دو از اهجرت در عهد مأمون، چون خرم دینان خروج کردند از ناحیت اصفهان قومی از باطنیان بایشان پیوستند و مأمون محمد بن حمید المظاہبی را بحرب بایک فرستاد، تا با خرم دینان حرب کردند و هر موده بود با ذریق بن علی بن صدقه حرب کنند، که او عاصی شده بود و در کوهستان عراق میگشت و غارت میکرد و کاروانها میزد و محمد بن حمید بتعجیل رفت و از خزینه مأمون چیزی نخواست و لشکر را از خزانه خویش مان داد و بحرب ذریق شد و ذریق را بگرفت و لشکر او را هلاک کرد. مأمون شهر قزوین و مراغه و بیشتر آذربایگان او را داد. پس بحرب بایک رفت، میان او و میان بایک شش حرب عظیم بود و آخر الامر محمد بن حمید کشته شد و کار بایک بالا گرفت و خرم دینان باصفهان باز شدند و مأمون از کشتن محمد عظیم دستک شد. در حال عبدالله ظاهر را، که والی خراسان بود، نامزد کرد و بحرب بایک فرستاد و

همه ولایت کوهستان و آنچه گشاده بودند و آذربایجان بدو داد و همدان
 برخاست ، بآذربایجان شد . بابک با او مقاومت نتوانست کردن ، در دوی
 گریخت ، سخت محکم و لشکر او و جمع خرم دینان پراکندند . چون سال
 دوست و هژده اندر آمد دیگر باره خرم دینان باصفهان و پارس و آذربایگان
 و جمله کوهستان خروج کردند ، بدانکه مأمون بروم شده بود و همه
 بیک شب وعده نهاده بودند و همه ولایتها و شهرها کار راست کرده ، شب
 خروج کرده ، شهر غارت کردند و در پارس بسیار مسلمان کشتند و زن
 و فرزندان برده بردند و در اصفهان سرایشان مردی بود ، علی مزدک ،
 از در شهر بیست هزار مرد عرض داد و با برادر بکوه شد و بود لغ غایب
 بود و برادرش معقل بکوه بود ، با پانصد سوار ، مقاومت نتوانست ،
 بگریخت و بیخداد رفت . علی مزدک کوه بگرفت و غارت کرد و هر کرا
 یافت ، از اهل اسلام ، بکشت و فرزندان عجمیان را برده کرده و باز گشت
 بآذربایگان ، تا ببابک پیوندد و از جوانب خرم دینان روی ببابک نهادند .
 اول ده هزار بودند ، بیست و پنج هزار شدند و میان کوهستان شهرکی
 هست آنرا « شهر ستانه » خوانند ، آنجا جمع شدند و بابک بدیشان
 پیوست .

ازین جا پیداست که خرم دینان پس از جنبشی که در سال ۱۶۲ کرده اند
 نه سال بعد یعنی در ۱۷۱ باز بیرون آمده اند . سپس چندین بار دیگر در ۲۰۰
 و ۲۱۲ و ۲۱۸ نیز جنبش های دیگر کرده اند تا اینکه بجنبش مهم و
 دامنه دارشان تا ۲۲۳ دست زده اند و این جنبش اخیرشان بیست سال دوام
 داشته است .

پایان کار خرم دینان

پایان کار خرم دینان درست معلوم نیست ، چه قطعاً پس از کشته شدن
 بابک و برجیده شدن دستگاه و کادر آذربایجان نابود نشده اند و در زمانهای
 بعد نیز گاهی برخاسته اند ، چنانکه در زمان و ائق بااق (۲۲۷-۲۳۲) بار
 دیگر بیرون آمده اند و نظام اممك درین زمینه در سیاست نامه میگوید :
 « و در ایام و ائق دیگر باره خروج کردند ، خرم دینان ، در ناحیه اصفهان
 و فسادها کردند ، تا سینه نلسن مائه خروج میگردند و در کوههای اصفهان
 مازوی می گرفتند و دیده ها می غارت میدند و بیرون جوان و زن و بچا مردمان را

می‌کشند و سی و اند سالی فتنه ایشان در میان بود و هیچ لشکر با ایشان مقاومت نتوانست کرد، عاجز آمده بودند، بدان جایهای حصین و محکم که داشتند. با آخر گرفتار شدند و سر شاهان در اصفهان بیاویختند و بدین فتح بهمه بلاد اسلام نامها نوشتند، اگر همه یاد کنیم دراز گردد و هر که خواهد تا بر همه خروجهای باطنیان واقف گردد در تاریخ طبری و تاریخ اصفهان بر خواند، تا معلوم گردد.»

از اینجا پیداست که پس از کشته شدن بابک تائیس از هفتاد سال دیگر یعنی تا حوالی سال ۳۰۰ این جنبش بزرگ ملی ایران دامنه داشته است و چنانکه گذشت باز هم تا اواسط قرن ششم خرم دینان در آذربایجان بوده‌اند. درین میان جنبش مهم دیگری که کرده‌اند در آغاز قرن ششم بوده است زیرا که محمد عوفی در جوامع الحکایات بقیام خرم دینان در زمان مسترشد بالله (۵۱۲ - ۵۲۹) بدین گونه اشاره میکند: «در عهد مسترشد جماعتی خرم دینان در بلاد آذربایجان نشسته بودند و فساد میکردند و نوایر شروفتنه می‌افروختند. مسترشد از جهت جهاد و قطع فساد ایشان بنفس خود حرکت فرمود و بالشکر جرار بطرف آذربایجان رفت و طایفه‌ای از ملامتده‌ها گاه بروی پیدا شدند و او را بگیرفتند و کارد زدند و هلاک کردند، روز پنجشنبه هفدهم ماه ذی‌قعدة سنه تسع و عشرين و خمس مائه رأیت حیات او سرنگون گشت و دامن دیده اعیان و ارکان دولت او پر خون گشت و او هفده سال و شش ماه و بیست روز خلیفه بود و ولایت او روز دوشنبه بود، هفدهم ماه توان سنه ست و ثلثین و اربعمائة.»

در نقل این واقعه بگانه خطابی که محمد عوفی کرده اینست که جلوس وی در روز دوشنبه ۱۷ شوال ۴۳۶ نبوده بلکه در ۱۶ ربیع الثانی ۵۱۲ بخلافت ششده است و آنگهی پیداست که اگر در ۴۳۶ جلوس کرده و در ۵۲۹ کشته شده باشد میبایست ۷۳ در خلافت بوده باشد و حال آنکه خود می نویسد ۱۷ سال و ۶ ماه و بیست روز خلیفه بود و بدین حساب حتما در ۵۱۲ جلوس کرده است چنانکه در همه منابع معتبر جلوس وی در ۱۶ ربیع الثانی ۵۱۲ و هر کس را در ۱۲ ذی‌القعدة ۵۲۹ ضبط کرده‌اند و بدین گونه بحساب درست ۱۷ سال و ۷ ماه و یکروز خلیفه بوده است.

خرم دینان

در باب کلمه خرم دین و خرم دینی و خرم دینان پاره ای از مورخان اشتباه کرده و آنرا تنها نام پیروان بابک دانسته‌اند اما از قراین پیداست که خرم دینی نام عامیست برای پیروان دین تازه‌ای که در قرن دوم در ایران آشکار شده و شاید بازماندگان مزدکیان زمان ساسانیانرا در دوره‌های اسلامی بدین نام خوانده باشند که از روزگار ساسانیان در نواحی دور افتاده ایران و در کوهستانهای مرکز و معرب و شمال غربی ایران پنهانی میزیسته‌اند و درین زمان دین خودرا آشکار کرده و شاید اصلاحاتی در روش مزدک کرده باشند و به همین جهت نام تازه‌ای برگزیده باشند و نام این آیین تازه‌را خرم دین گذاشته باشند و چنان می‌نمایند که این ترکیب «خرم دین» تقلیدی از ترکیب «به دین» بوده است که در باره دین زردشت می‌گفته‌اند. اما اینکه برخی گفته‌اند اصطلاح خرم دین از آنجاست که همه‌لذایند را مباح و روانی دانسته‌اند پیداست که این هم از آن تهمت‌ها و افتراهایست که مخالفان بدیشان زده‌اند.

در برخی از اسناد خرم دینان را از باطنیان و باطنیه دانسته‌اند چنانکه اسمعیلیه‌را نیز از باطنیان شمرده‌اند. لفظ باطنی چنانکه از معنی آن پیداست ظاهراً اصطلاح عامی بوده است برای همه فرقی که تعلیمات خودرا پنهانی و در زیر پرده می‌داده‌اند و از ترس بدخواهان آشکارا تبلیغ نمی‌کرده‌اند و این نیز اصطلاحیست که مخالفان این گروه فرقی در باره ایشان بکار برده‌اند. برخی دیگر از مولفان خرم دینانرا جزو «اباحیه» شمرده‌اند و این نیز کلمه افترا آمیز است که مخالفان بکار برده‌اند و چون معتقد بوده‌اند که ایشان همه چیز را مباح می‌دانسته‌اند ایشانرا «اباحیه» یا با اصطلاح فارسی «اباحتیان» بشمار آورده‌اند.

خرم دینان بنوع گروه منقسم نشده‌اند؛ نخست جاویدان یا جاویدانیه که پیروان جاویدان بسر شهرک سنک بابک برده‌اند و دوم بابکیان یا بابکیه که پیروان بابک باشند. از جزئیات عقاید خرم دینان مطلقاً آگاهی درستی به ما نرسیده و اگر کتابهای دینی نوشته‌اند تا بوز شده‌است آنچه از ایشان می‌دانیم اشارات کوتاهیست که آلوده به تهمت و غرض در گفتار مورخان و کتابهای مثل و نعل و کلام می‌توان یافت و درین گفتارها

نیز اختلافت زیرا که برخی ایشانرا از مردکیان دانسته اند و برخی از اسمعیلیه و باطنیان شمرده اند و پاره‌ای از فروع مسلمیه یا ابومسلمیه پیروان ابومسلم خراسانی شمرده اند و حتی بعضی از صوفیان اباحیه دانسته اند و گفته اند بتناسخ قایل بوده اند و محرمات اسلام و حتی نکاح با محارم را مباح میدانسته اند و پاره‌ای دیگر از غلات یا غالیه دانسته اند. اما چیزی که در این میان تا اندازه‌ای بوی حقیقت می‌دهد اینست که بتناسخ و باز گشت ارواح قایل بوده اند و مانند مزدکیان برخی چیزها را مشترك و مباح می‌شمرده اند و در ضمن برای رواج دین و روش خود از هیچگونه کشتار و خونریزی دریغ نکرده و بر بدخواهان و دشمنان خود رحم نداشته و مخصوصاً تعصب بسیار تمندی بر تازیان و عقایدشان داشته‌اند و از اینجهت با مجمره و سرخ‌علمان گرگان و طبرستان و ممیضه یا سفید دامکان و یامغنیان ماوراء النهر هم عقیده و همدانستان بوده‌اند و شاید در میانشان و مخصوصاً در میان بابک پیشرو خرم دینان آذربایجان و مازیار پیشرو سمرقارن پیشرو سرخ‌علمان طبرستان یکرنگی و اتحاد بوده است.

نظام الملک که از دشمنان سرسخت و بدخواه همه شعوبه و مخصوصاً

اسمعیلیه بوده است در سیاست نامه درباره عقاید خرم‌دینان می‌نویسد: «اما قاعده مذهب ایشان آنست که رنج از تن خویش برداشته‌اند و ترك شریعت بگفته، چون نماز و روزه و حج و زکوة و حلال داشتن خمر و مال و زن مردمان و هر چه فریضه است از آن دور بوده‌اند. هر گه که مجبوری سازند تا جماعتی بهم شوند ابتدای سخن ایشان آن باشد که بر کشتن ابومسلم صاحب دولت دریغ خورند و بر کشته او لعنت کنند و صلوات دهند بر مهدی فیروز و بر هارون پسر فاطمه دختر ابومسلم، که او را کودک دانا خوانند و بتازی «الفقی العالم» و ازین جا معلوم گشت که اصل مذهب مزدک و خرم‌دینی و باطنیان همه یکیست و پیوسته آن خواهند تا اسلام را چون بر گیرند. اول خویشتن را بر است گویی و پارسایی و محبت آل رسول فرا نمایند تا مردم را صید کنند، چون قوت گرفتند در آن کوشند که امت محمد را تباه کنند و دین او را بزیان آورند و کافران را بر مسلمانان رحمت بیشتر از آنست که آن ظایفه را و این مقدار از احوال و اقوال ایشان یاد کرده شده، تنبیه را، که ایشان طبعی مبرزند زیر گلیم و کسانیکه دعوت ایشان را اجابت کرده‌اند تربیت ایشان می‌کنند و خداوند عالم را، که همه جهان

از آن اوست، بر جمع کردن مال حریص کرده‌اند و از مستحقان باز میگیرند و می‌نمایند که این توفیر است. از دامن بریدن و در وصل آستین کردن پیراهن درست نشود. از منتهب ایشان این قدر یاد کرده شد تا معلوم گردد که آن جماعت چه سگان حرام زاده بودند و بر چه نسق میباشند. حق سبحانه و تعالی شر و آفت و شومی ایشان را از جمله بقاع مسلمانان دور گرانای دو جمله را از صحبت ناشایسته ایشان در حفظ و پناه خود نگاهدارد.

ابوالفرج بن الجوزی در کتاب «نقد العلم و العلماء او تلبیس ابلیس» درباره این مردم می‌گوید: «خرمیان و خرم کلمه بیگانه است در باره چیزی گوارا و پسندیده که آدمی بدان می‌گراید و مقصود ازین نام چیره شدن آدمی بر همه لذتها و جشن هر گونه شهوتیست که باشد و درهم تور دیدن بساط تکلیف و از میان بردن فرمانهای شرع در میان مردم و این نام لقبی برای مزدکیان بود و ایشان اهل اباحت از مجوس بودند که در روزگار قبای پدید آمدند و زنان محرمات را مباح دانستند و هر ناشدنی را حلال کردند و بواسطه همانندی کارشان با آرزوهای این منتهب ایشان را بدین نام خوانند هر چند هم که در مقدمات با ایشان مخالف بوده باشند».

امام ابوالحسن اشعری پیشوای معروف اشعریان در کتاب «مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلین» میگوید: «برخی گفته‌اند که معجزات بر امامان آشکار میشود و فرشتگان بر ایشان فرود می‌آیند و این گفته گروهی از رافضیانست و برخی از ایشان درین سخن بجایی رسیدند که بندها شدند نسخ کردن شرایع رواست و گروهی از ایشان که خرم‌دینان باشند بجایی رفتند که میگفتند پس از رسول خدای صلی الله علیه و سلم پیامبران می‌آیند و دنیا را آن بریده نمیشود».

ابوالمظفر اسفراینی در کتاب «التبصیر فی الدین و تمییز الفرق التاجیه عن الفرق الهالکین» بکجامیگوید: «خرمیان دو گروهند: گروهی از ایشان پیش از دولت اسلام بودند و ایشان مزدکیانند همه محرمات را حلال میدانستند و میگفتند: مردم همه در داری و زن شریکند و انوشیروان در پادشاهی خود ایشانرا کشت. گروه دوم خرمیانند که در دولت اسلام آشکار شدند مانند بابکیان و مازنیان و ایشانرا همزه نامیدند. اما بابکیان پیروان بابک خرمی بودند که در ناحیه آذربایجان پدید آمد و پیروانش بسیار شدند و همه محرمات را حلال نمیداشتند و بسیاری از سپاهیان بنی‌العباس

را در مدت بیست سال شکست داد تا اینکه با برادرش اسحق گرفتار شد و در زمان معتصم در سرمن رای بنار کشیده شد. اما مازیاریان پیروان مازیار بودند و وی بدین محرمه دعوت میکرد و او را پیروانی در کوهستان طبرستان پیدا شد و پل محرمه در گرگان منسوب بدیشانست و از آثار آنها است و او نیز در ایام معتصم گرفتار شد و نیز در سرمن رای در روی بابک خرمی بنار آویخته شد و بابکیانرا درین کوهستانها شبیست که در آن گرد می آیند و هر گونه تباهی از بناده خواری و سرود سرایی و جز آن می کنند و مردان و زنان در آن گرد می آیند سپس چراغها و آتشها را میکشند و هر يك ازیشان با زنی که پیش آمده است نزد او بنشینند و نزدیکی میکنند و این خرمیان مدعی اند که ایشانرا در جاهلیت شاهی بوده است که شروین نام داشته و او را بر پیامبران برتری میدهند و گاهی بر مرده ای از خود می گیرند و بنام اوسو کواری و زاری بسیار می کنند.

جای دیگر میگوید: «تاریخ نویسان آورده اند که دعوت باطنیان در روزگار مامون آشکار شد و در روزگار معتصم بالا گرفت و از حشم معتصم مردی که او را افشین میگفتند بدعوتشان گروید و به همین سبب بابک خرمی مدارا میکرد تا اینکه گروهی از سپاهیان مسلمانان شکست خوردند و سرانجام ابودلف المجلی و سرکردگان دستگاه عیدالله بن ظاهر گرد آمدند و بابک خرمی را شکست دادند و او را گرفتند و در سر من رای در ۲۶۳ بنار کشیدند.»

امام فخر رازی در کتاب «اعتقادات فرق المسلمین و المشرکین» میگوید: «بابکیان پیروان بابک بودند و وی مردی از آذربایجان بود در روزگار از سوکت وی بالا گرفت و با او آشکار کرد و گروه بسیاری روگرد آمدند و این در روزگار معتصم بود و پس از زردوخورد های سخت وی را گرفتار کردند و زیانش از میان رفت.»

سید مرتضی بن داعی حسنی رازی در کتاب «تبصرة العوام فی معرفة مفالات الانام» نخست درباره فرق ابو مسلمیه می گوید: «فرقت دوم زایشانرا «رزامیه» خوانند و ایشان گویند محمد بن علی وصیت کرد بسر خود ابراهیم و چون ابو مسلم خروج کرد با ابو مسلم بود و ابو مسلم خلق را بدوی خواند و در سر دعوی آن کنند که ابو مسلم صاحب دلایل و معجزات

بود و این قوم را خرمیه نیز خوانند و ایشان پراکنده باشند در بلاد اسلاف خویش و نام رئیس ایشان «رزام» بود ازینجهت ایشانرا رزامیه خوانند و اهل قنق ازین قوم بود، دعوی کرد که روح ابومسلم نقل بوی کرده است و اوالهست و دعوی اوبکش، شهر ماوراءالنهر بوده است».

جای دیگر می گوید: « بدان که این قوم را در هر موضعی بلقیی خوانند: در بلاد اصفهان و نواحی آن خرمیه و در قزوین و ری مزدکی و سنبادی و در ماهین محمره و در آذربایجان قولیه و در ماوراءالنهر مغزن». مراد از «ماهین» دو ناحیه از مغرب ایران قدیم در زمان خلفاست که یکی را «ماه کوفه» می گفتند و حاکم نشین های دو گانه آن کرمانشاه و دینور بود و دیگری را ماه «بصره» می گفتند و حاکم نشین های آن تهاوند و بروجرت بود. کلمه «ماه» که اینجا بصورت تثنیه «ماهین» آمده قطعا ضبط تازه ای از کلمه «ماده» نام یکی از دو طایفه بزرگ ایرانیان در آغاز تاریخ سرزمین ماست.

پس از آن می گوید: «اسماعیلیان و ایشانرا باطنیه خوانند و قرامطه و خرمیه و سبئیه و بابکیه و محمره، اما باطنیه از بهر آن خوانند که گویند که هر چیزی، از قرآن و احادیث رسول را، باطنی و ظاهری هست. ظاهر بمنزلت پوست و باطن بمنزلت مغز، چون پوست بادام و مغز و این آیت را دلیل سازند: «لله باطنه فی الرحمة و ظاهره من قبله العذاب» و گویند خدای تعالی نه موجود است و نه معدوم، نه زنده است و نه مرده، نه قادر و نه عاجز، نه عالم و نه جاهل، نه متکلم و نه اخرس، نه بینا و نه کور، نه شنوا و نه کر و در جمله صفات او این معنی گویند، برینصریق که یاد کردیم و گویند معرفت خدای تعالی بقول معلمی صادق حاصل شود و گویند عیسی پسر یوسف نجار بود و آنچه در قرآن میگویند که عیسی را پدر نبود یعنی پدر تعلیمی نداشت، که علم از او فرا گرفته باشد و او علم از تقییمان آموخته بود، که در زمان وی بودند، نه از معلم صادق و آنچه گفتند عیسی مرده زنده میگرد یعنی دل های مردم را بعام زنده می کرد و خلق را بر راه راست می خوانند و باهمال این ابطال جمله شرایع کنند و گویند هیچ از تکالیف ظاهر بر خلق واجب نیست و نماز عبارت بود از طاعت آنکه او را مولانا خوانند و زکوة عبارت بود از آنکه هر چه از مونت تو و عیال تو زیانت باشد بدورسانی، از بهر دعوت خانه و گویند عبارت از پاک نماز

وقامت آن باشد که خلق را بطاعت مقتدای ایشان خوانی و روزه عبارت بود از آنچه او کند خاموش باشی و عیب از مولانا برایشان نطلبی و هر چه او کند از جمله فواحش و زندقه حق شناسی و در هیچ حال منکر او نباشی و چنان مطیع باشی که اگر فرماید خود را هلاک کن در حال خود را هلاک کنی بی توقف و گویند حج عبارت بود از قصد نزد امام ایشان، هر که را قدرت بود لازم باشد که بخدمت وی رود و او را بیند و همه محرمان را حلال دارند و گویند محرمان عبارت بود از قومی که ایشان را دشمن میباید داشتن و از ایشان بیزارشیدن و بریشان لعنت کردن و گویند فرایض عبات بود از قومی که موالات ایشان واجب بود و گویند آنچه خدای گفت: « ان قال الشيطان للانسان اكفر » بشیطان عمر می خواهد و بانسان ابوبکر و گویند هر کجا در قرآن ذکر فرعون و هامان بود فرعون عمر بود و هامان ابو بکر و جمله قرآن و احادیث رسول بدین نوع تفسیر می کنند و خرمدینه از ایشان گویند و این قوم بگوهستان « بد » باشند، از بلاد آذربایجان، یکی را از ملوک ایشان بر سالت بخلق فرستاد، پیش از اسلام و نام او شروین بود و او بهتر و فاضل تر از محمد و جمله انبیا و رسل بود و گویند وضوء عبارتست از اساس دین که ایشان نهادند و نماز عبارت بود از ناطقی فصیح و بانك و قامت عبارت بود از داعی، که خلق را بدیشان خواند و گویند آنچه خدای می گوید: « ان الصلوة تنهى عن الفحشاء والمنكر » بدین صلوه ناطق می خواهد، که خلق را نهی می کند، از بهر آنکه صلوة ظاهر فعل بود و نهی از فعل تصور نیندد و از فاعل جایز بود.

پس از آن جای دیگر میگویند: « بابکيه اصحاب بابك و این ملعون از آذربایجان بود. قومی بسیار برو جمع شد و فساد عظیم در دین پیدا کردند و خلقی بیشمار بروی جمع آمدند و خروج کردند، در زمان معتصم و بعد از چند مصاف او را بگرفتند و هلاک کردند.»

قطعا بابکیان یا خرمدینان منحصر بیروان بابك در آذربایجان نبوده اند، بلکه در نواحی دیگر ایران مخصوصا در مرکز و در اطراف اصفهان و سرزمین جبال یعنی همه قلمروی که در میان آذربایجان و طبرستان و خراسان و بغداد و فارس و کرمان و خوزستان واقعست و شامل ناحیه نهاوند و همدان وری و اصفهان و کاشان و قم و سمنان و دامغان

و قزوینست خرم دینان بوده اند و یکی از مراکز مهمشان همدان بوده است و بیشتر در روستاها و کوهستانها زندگی میکردند و هرگاه فرصت می یافتند خروج می کرده اند و مخالفان خود را چه بی خیر و چه درمیدان جنگ می کشته اند و چون ازین حیث و بیشتر از آن جهت که قلمروشان همان قلمرو باطنیان و اسمعیلیان در قرن پنجم و ششم بوده است ایشانرا از باطنیان و اسمعیلیان دانسته اند.

از قراین می توان حدس زد که مذهب خرم دین از دو عنصر اصلی مرکب بوده است: نخست يك عنصر آریایی ایرانی پیش از اسلام که شاید برخی از عقاید مزدکیان جزو آن بوده و دوم يك عنصر ارتجاعی و ملی ایرانی پس از اسلام که مانند همه جنبشهای دیگری بوده است که در گوشه و کنار ایرانیان وطن پرست برای کوتاه کردن دست توانایی و بیدادگری خلیفه تازی پیش آورده اند و این جنبش جاویدان و بابک هم مانند نهضت های ابو مسلم و بهافرید و مقنع و سنبات و استاذسیس و حمزه پسر آذک و عبدالله پسر رنده و اسحق معروف بترک و مازیار و صاحب الزنج و قرمطیان و گرامیان و شعب دیگر خوارج ایران و شعوبیه ایران از آن جمله سرخ علمان و سفید جامگان و اصحاب اسب نوبنی بوده است و سپس اسمعیلیه نیز دنبال کارشان را گرفته اند و بهمین جهت است که مورخان و دیگر کسانی که درباره خرم دینان سخن رانده اند درست نتوانسته اند حقیقت را دریابند و این همه گروه های مختلف و آیین های گوناگون را باهم در آمیخته اند.

ابو منصور بغدادی در کتاب الفرق بین الفرق در باره مزدکیان مینویسد: گروه نخستین از اصحاب اباحه مزدکیان بودند و گروه دوم خرم دینان که در دولت اسلام آشکار شدند و ایشان دو طایفه اند: بابکیان و مازیاریان و هر دو بمحرمه معروفند و بابکیان پیروان بابک خرمی اند که در کوهستان بنین در سرزمین آذربایجان بیرون آمد و پیروان بسیار بهم زد و محرمات را با بیاح میدانست و مسلمانان بسیار را کشتند و خاندان بنی العباس سپاه بسیار بر ایشان فرستادند با اسیران حاجب و محمد بن یوسف ثوری و ابودلف عجلی و دیگران را این سده مدت بیست سال با ایشان رو برو بود تا اینکه بابک و برادرش اسحق بن اسحق را گرفتند و در سر من راه در روزگار معتصم بدار کشیدند.

همین موافق در جای دیگر درباره باطنیان می گویند: دعوت

باطنیان نخست در زمان مامون آشکار شد و سپس در زمان معتصم انتشار یافت و گویند افشین که صاحب سپاه معتصم بود دلش گروگان بابک خرمی بود و دعوت وی را پذیرفته بود و این خرمی در سرزمین بدین بیرون آمد و مردم آن کوهستان خرمی بر طریقهٔ مزدکی بودند و خرمیان و باطنیان همداستان بودند و خلیفه افشین را که دوستدار مسلمانان شناخته شده بود بجنک وی فرستاد و او در باطن با بابک دست یکی داشت و در کشتار و هتک زنان او را یار بود. پس افشین را یاری فرستاد و محمد بن یوسف نقری و ابودلف قاسم بن عیسی عجلوی بوی پیوستند و سپس سپاه عبدالله بن طاهر نیز ایشان را یاری کردند و شوکت بابکیان و قرمطیان بر سپاه مسلمانان افزون شد تا این که شهری که معروف بود پیرزنده از ترس بابکیان برای خود ساختند و چند سال جنک در میان بود، تا آنکه خدای مسلمانان را یاری کرد و بابک اسیر شد و در سرمن رای بسال ۲۲۳ او را بدار کشیدند و برادرش اسحق نیز گرفتار شد و او را در بغداد با مازیار خداوند سرخ‌علمان (محرره) طبرستان و گروگان بدار زدند.

گذشته از خطاهای فاحشی که در کتابت و چاپ اول این کتاب روی داده و بسیاری از کلمات در اصل متن تازی تحریف شده است این مولف درین سخنان دو اشتباه بزرگ کرده است نخست آنکه نام برادر بابک را اسحق ابن ابراهیم نوشته و در همه مراجع دیگر نام برادر بابک را عبدالله دانسته اند، چنانکه پس ازین خواهد آمد، هر چند که ابن الندیم در کتاب الفهرست نام پدر بابک را عبدالله آورده است.

اسحق بن ابراهیم که درین وقایع نامش برده شده اسحق بن ابراهیم ابن مصعب پسر عم طاهر ذوالایمنین (طاهر بن حسین بن مصعب) سردار معروف ابرایی و خود از مردان نامی خاندان طاهری و امیر بغداد بوده است و عبدالله برادر بابک را از سامرا نزد وی فرستاده اند و او در بغداد بدارش آویخته است.

خطای دیگر ابن مواف اینست که برادر بابک را در بغداد با مازیار بدار زدند، چه عبدالله برادر بابک را در سال ۲۲۳ در بغداد بدار آویختند و مازیار را در سال ۲۲۵ دو سال پس از آن در بیرون شهر سامرا بر تلی که با اسم «کنیهٔ بابک» معروف شده و پس ازین ذکرش خواهد آمد در جوانی دو چوبه دار دیگری که بر یکی از آنها پیکر بابک و بر دیگری پیکر

باطس رومی بطریق عمودیه را آویخته بودند بدان زده اند.
 نظام الملک در سیاست نامه جای دیگر بجز آنچه پیش ازین آوردم
 میگوید: «بهر وقتی خرم دینان خروج کرده و باطنیان با ایشان یکی بوده اند
 و ایشان را قوت داده ، که اصل هر دو مذهب یکیست».
 یا قوت حموی در معجم البلدان در کلمه «بنه» میگوید: در آنجا محصره
 معروف بخرمیه آشکار شدند و یابک از آنجا بیرون آمد و منتظر
 مهدی بودند .

ابن الاثیر در وقایع سال ۲۰۱ میگوید : درین سال یابک خرمی بر
 مذهب جاویدانیه بیرون آمد و ایشان پیروان جاویدان بن سهل خداوند
 بد بودند و وی دعوی کرد که روان جاویدان در ورنه و ایشان از فروغ مجوسند
 و مردانشان مادر و خواهر و دختر و نکاح کنند و بهمین جهت ایشانرا
 خرمی خوانند و بمذهب تناسخ معتقد بودند و می گفتند روان از جانور
 بجانوری می رود .

اعتماد السلطنه در کتاب منتظم ناصری در همین مورد میگوید: «ابتدای
 امر یابک خرمی و ظهور او در میان طایفه جاویدانیه که معتقد بتناسخ بود و
 میگفت ارواح نقل با بدان مینمایند» .

عبدالکریم شهرستانی در کتاب المثل والنحل درباره هاشمیه میگوید:
 اتباع ابی هاشم محمد بن حنفیه و از پیروان امامت عبدالله بن معاویه بن
 عبدالله بن جعفر بن ابی طالب و خرمیه و مزدکیه در عراق ازیشانند . نیز
 جای دیگر درباره غلات میگوید: غالیه هر کدام القبیست: در اصفهان خرمیه
 و کوردکیه و درری مزدکیه و سنبادیه و در آذربایجان ذقوله و در جای دیگر
 محصره و در ماوراء النهر مبیضه خوانند .

چنانکه پیش ازین گذشت از گفته سمعانی در کتاب الانساب بر
 میآید که خرم دینان تانیسه قرن ششم که زمین زندگی سمعانی بوده است
 در همان سرزمین یابک ، که پس ازین درباره آن بحث خواهیم کرد .
 بوده است زیرا که سمعانی در شهر مرو در روز دوشنبه ۲۶ شعبان بجهان آمده
 و در همان شهر در شب اول ربیع الاول ۶۶۲ از جهان رفته است .

جاویدان پسر شهرک

جاویدان اسناد و پیشروی یابک که در این بخش از این کتاب

شهرک و شهرک نوشته اند پیشوای خرم دینان پیش از بابک بوده است و ضبط درست نام پدرش گسویا شهرک بوده باشد و شهرک و سهل هر دو تحریری از کلمه شهرک فارسیست که گویا کاتبان و ناسخخان کتابها بخصاً رفته اند .

ابن واضح یعقوبی در کتاب البلدان می نویسد : مردم شهر های آذربایجان محلوطنی هستند از عجم آذری و جاویدانیه که مردم شهر بند باشند که بابک در آنجا بود .

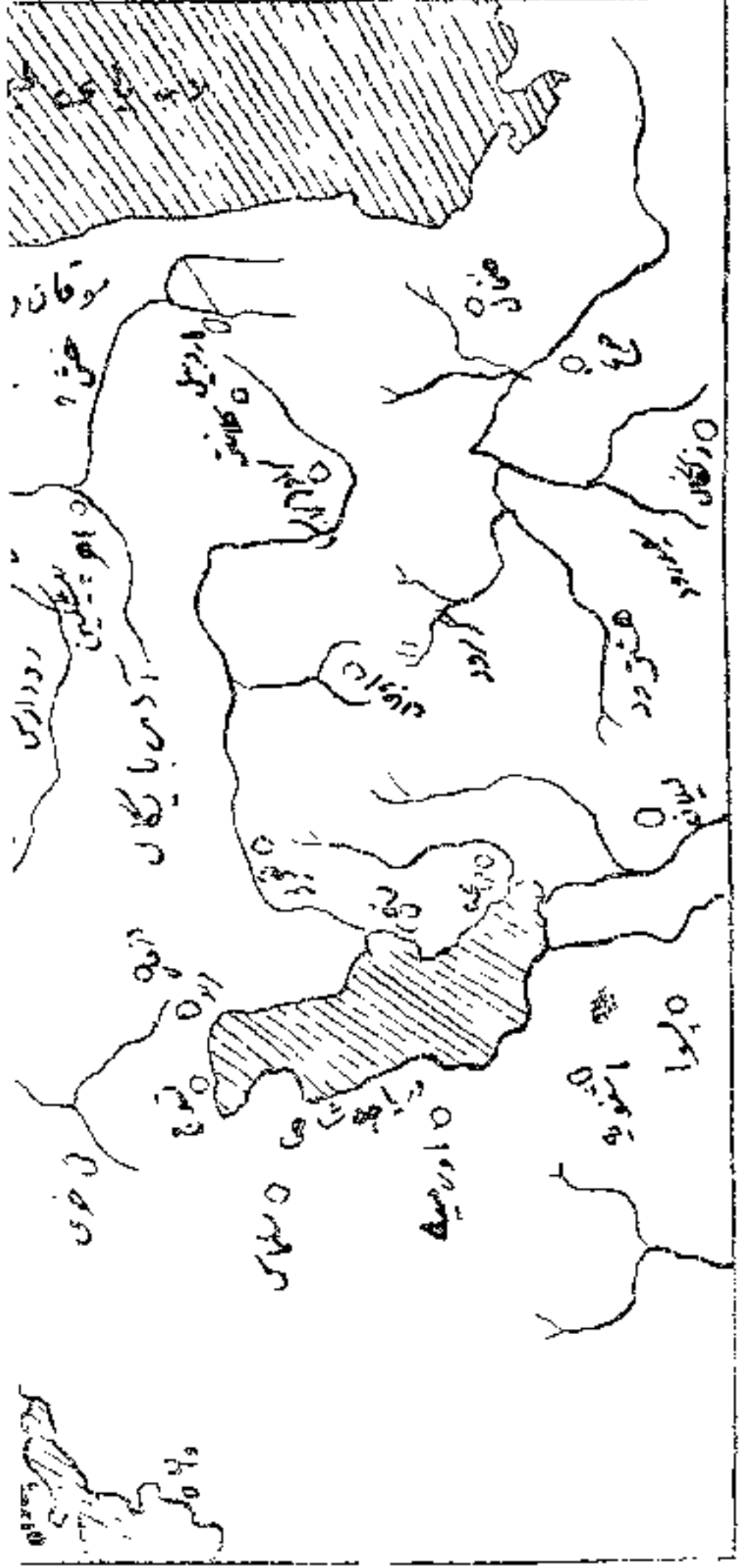
طبری در وقایع سال ۲۰۹ می نویسد : درین سال بابک خرمی بر کیش جاویدانیه بیرون آمد و ایشان پیروان جاویدان بن سهل خداوند بند بودند و دعوی کرد که روان جاویدان درو دمیده شده است و فتنه آغاز کرد .

سرزمین خرم دینان

سرزمین خرم دینان و پیروان این آیین ایرانی تقریباً سراسر ایران بوده است؛ ازین سو ، طبرستان میرسیده، چنانکه در باره مازیار نوشته اند که خون بر معنصم بیرون آمد همه مسلمانان را از کار بازداشت و بجایشان زردشتیان و خرم دینان را گماست و بر مسلمان امیر کرد و ایشان را گفت مسجدها را ویران کنند و شایه اسلام را از میان بردارند .

از سوی دیگر بلخ می رسیده است چنانکه ابن الندیم در کتاب الفهرست می گوید : برخی از مردم بومسلمیه را خرم دینیه می نامند و گویند گروهی ازیشان در بلخ هستند .

از سوی دیگر در آذربایجان و خاک اصفهان و کرج و لرستان و خوزستان و همدان و بصره و رمنستان و قم و کاشان و ری و خراسان هم بوده اند ، چنانکه مسعودی در کتاب التنبیه و الاشراف می گوید : زبارة جاویدانیه ، که پیروان جاویدان بن شهرک خرمی استاد بابک بودند، در کتاب خود فی المقالات فی اصول الدیانات و در کتاب سرالنجیات گفته ام که آیین های خرمیه و کوز کیه و کوزک شاهیه و حزان در خاک اصفهان و کرج ای دلف و زرن یعنی زرمعل و زرن ابودلف و روستای



سوزمین بایک خورمدین در آذربایجان

